

**Philosophical implication of Allameh Tabataba'is Etebariat theory a supervisor of legal theory in Islamic civilization**Ali Jalilzadeh¹ | Hadi Tahannazif² | Mortaza Javanali Azar³ **Abstract**

Allameh Tabataba'i's theory of validity is considered one of his most important philosophical innovations and plays an important role in the organization of his intellectual system. This theory has important points in the philosophical understanding of credit systems and has four ontological, epistemological, anthropological and value-scientific implications about concepts and credit systems in general. With the presupposition that the legal system is also one of the examples of the credit systems, the aforementioned four implications about the legal system can also be proposed in a special way and will have important results in organizing the legal theory. According to what was raised, the question of the upcoming research is, what philosophical implications does the theory of credit have, including ontological, epistemological, anthropological, and value-oriented implications for legal science be The method of conducting this research is descriptive-analytical and based on the works of Allameh Tabataba'i. The insufficiency of legal propositions, the involvement of subjective factors in the creation, understanding and interpretation of law, the lack of exclusiveness of the sources of knowledge of the law to sensory sources, the lack of equality of rights with the law and the lack of reductionism of justice to social order, the lack of appropriateness of the behaviorist approach in the science of law. The most important are the results that follow from the current research.

Keywords: Allameh Tabataba'i; Islamic civilization -legal theory; activism; behaviorism.

1. Corresponding author: PhD student, Bagher Uloom University, Qom, Iran.

alijalilzadeh1174@gmail.com

2. Associate Professor, Department of Public and International Law, Faculty of Islamic Studies and Law, Imam Sadegh University, Tehran, Iran.

3. Assistant Professor, Department of Governance and Public Administration, Faculty of Islamic Studies and Management, Imam Sadegh University, Tehran, Iran.

Cite this Paper: Jalilzadeh'A & Tahannazif'H, Javanali Azar'M. Philosophical implication of Allameh Tabataba'is Etebariat theory a supervisor of legal theory in Islamic civilization Islamic civilization. Interdisciplinary studies of Islamic Revolution Civilization. , 9(3), 11-31.





مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۳/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۰۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۸/۲۳

صص: ۳۱-۱۱

شاپا چاپی: ۸۹۰۱-۲۹۸۰
الکترونیکی: ۱۶۸۵-۲۸۲۱

دلالت‌های فلسفی نظریه اعتباریات علامه طباطبایی ناظر بر نظریه

حقوقی در تمدن اسلامی

علی جلیل‌زاده^۱ | هادی طحان‌نظیف^۲ | مرتضی جوانعلی‌آذر^۳ ID

چکیده

نظریه اعتباریات علامه طباطبایی از مهم‌ترین ابداعات فلسفی ایشان به شمار رفته و نقش مهمی در سازمان نظام فکری ایشان و در مبانی فلسفی تمدن اسلامی ایفا می‌کند. این نظریه نکات مهمی در فهم فلسفی نظام‌های اعتباری داشته و دلالت‌های چهارگانه هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، انسان‌شناسانه و ارزش‌شناسانه در مورد مفاهیم و نظامات اعتباری به صورت عام دارد. با این پیش فرض که نظام حقوقی به عنوان یکی از ارکان تمدنی هر جامعه‌ای، یکی از مصادیق نظامات اعتباری است، دلالت‌های چهارگانه پیش گفته در مورد نظام حقوقی نیز به صورت خاص قابل طرح بوده و نتایج مهمی در سامان دادن نظریه حقوقی خواهد داشت. با توجه به آن چه مطرح شد، سؤال پژوهش پیش‌رو این است که نظریه اعتباریات، چه دلالت‌های فلسفی اعم از دلالت‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی را ناظر به نظریه حقوقی تمدن اسلامی داراست؟ روش انجام این پژوهش توصیفی تحلیلی و مبتنی بر آثار علامه طباطبایی است. ناخودبستگی گزاره‌های حقوقی، دخیل بودن عوامل سوبژکتیو در وضع، فهم و تفسیر قانون، عدم انحصار منابع شناخت قانون به منابع حسی، عدم تساوی حقوق با قانون و عدم تقلیل گرایی عدالت به نظم اجتماعی، عدم تناسب رویکرد رفتارگرایانه در علم حقوق از اهم نتایجی است که بر پژوهش حاضر مترتب است.

کلیدواژه‌ها: نظریه اعتباریات، علامه طباطبایی، تمدن اسلامی، نظریه حقوقی، کنش‌گرایی، رفتارگرایی

۱. نویسنده مسئول: دانشجوی مقطع دکتری، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران
alijalilzadeh1174@gmail.com
۲. دانشیار، گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده معارف اسلامی و حقوق، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران
۳. استادیار، گروه حکمرانی و اداره عمومی، دانشکده معارف اسلامی و مدیریت، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران

استناد: جلیل‌زاده، علی؛ طحان‌نظیف، هادی؛ جوانعلی‌آذر، مرتضی. دلالت‌های فلسفی نظریه اعتباریات علامه طباطبایی ناظر بر نظریه حقوقی در تمدن اسلامی، ۹ (۳)، ۳۱-۱۱.

© نویسندگان

ناشر: دانشگاه جامع امام حسین (ع)



این مقاله تحت لیسانس آئیندگی مردمی (Creative Commons License- CC BY) در دسترس شما قرار گرفته است.

مقدمه و بیان مسئله

علامه طباطبائی، یکی از مهم‌ترین فلاسفه صدرایی معاصر است و نظریه اعتباریات را نیز می‌توان مهم‌ترین نظریه و ابتکار فلسفی ایشان دانست (دانایی فرد، سوزنجی و جوانعلی‌آذر، ۱۳۹۴: ۱۱۳). نظریه اعتباریات نظریه‌ای جامع در مورد موجودات اعتباری به صورت عام بوده و دارای مبانی مشخصی در قبال چگونگی شکل‌گیری فعل ارادی انسان و به اصطلاح کنش انسانی و خصوصاً اعتباریاتی از قبیل اعتبار «باید»، اعتبار حسن و قبح، اعتبار اختصاص و ملک، اعتبار زبان و غیره است. از همین رو، این نظریه می‌تواند در مورد اعتباریات حقوقی از آن جهت که اعتباری‌اند و رابطه آن‌ها با گزاره‌های اخلاقی و فلسفی و آثار و لوازم آن دلالت‌های مهمی داشته باشد. از مهم‌ترین ظرفیت‌های این نظریه نشان‌دادن پیوند حکمت عملی با حکمت نظری در عین عدم خلط آن دو است (مطهری، ۱۳۸۳: ۳۰). آن چه که دال مرکزی نظر علامه طباطبائی در مورد اعتباریات است این است که ایشان اعتباریات را واسطه رسیدن از حقیقتی به حقیقت دیگر می‌دانند. همین نکته موجب آن می‌شود که گزاره‌های اعتباری و نظامات اعتباری مبتنی بر آن‌ها از تلقی خودبسنده‌انگارانه به دور بمانند.

نظام و گزاره‌های حقوقی از آن‌جا که عمده‌تاً تجویزهایی از سنخ باید‌ها و نبایدها هستند، اعتباری محسوب می‌شوند (اسدی و لواسانی، ۱۳۹۷: ۱۳). نظریه مشهور بین علمای حقوق بر اعتباری بودن مفاهیم و گزاره‌های آن است (اسماعیلی و مهاجرانی، ۱۳۹۵: ۴ و ۵) و احکام کلی نظریه اعتباریات از جهات مختلف هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، انسان‌شناسانه و ارزش‌شناسانه در مورد گزاره‌های حقوقی نیز صادق بوده و دلالت‌های مهمی در مورد آن‌ها خواهد داشت. خودآگاهی فلسفی از مبانی نظام گزاره‌های حقوقی و سعی در تنسيق این مبانی نظام قویم از علم و مکتب حقوقی را ایجاد خواهد کرد که می‌توان از آن به حکمت حقوقی عنوان کرد؛ کماینکه برخی قائل به وجود مبانی حکمت سیاسی در آراء علامه طباطبائی شده‌اند (صدرا، ۱۳۹۶: ۵). اهمیت بحث از این دلالت‌ها در مورد گزاره‌های حقوقی از آن جهت بیشتر می‌شود که امروزه رویکرد اکثر مکاتب حقوقی، پوزیتیویستی یا شبه پوزیتیویستی شده و ارباب این مکاتب، سعی دارند نظامی خودنهاد و خودبسنده از گزاره‌های حقوقی ارائه دهند و کمتر به بحث‌های فلسفی و

مبنامحور، بپردازند. از این رو سوال مقاله پیش‌رو آن است که نظریه اعتباریات علامه طباطبایی، چه دلالت‌های فلسفی اعم از دلالت‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی را ناظر به علم حقوق دارا می‌باشد؟

روش پژوهش حاضر توصیفی تحلیلی و با منابع کتابخانه‌ای و با تمرکز بر آثار علامه طباطبایی است. لازم به ذکر است پژوهش حاضر به دلیل محوریت نظریه اعتباریات، دارای ادبیاتی نسبتاً فلسفی است و تقریر نظریه مزبور، خارج از مجال این مقاله بوده و آگاهی از این نظریه برای خواننده، از لوازم فهم این مقاله به شمار می‌آید. علی‌رغم تالیفات و پژوهش‌های کم در دلالت پژوهی آثار علامه طباطبایی در زمینه‌ی فلسفه حقوق، برخی از پژوهش‌ها در ارتباط بین نهاد حقوق و نظرات علامه طباطبایی تدوین شده است که قابل توجه است. از جمله پایان‌نامه «مولفه‌های شکلی و ماهوی قانون از منظر علامه طباطبایی»، در این راستا تالیف شده و حاوی نکات ارزنده‌ای است؛ لکن در این پژوهش، نظریه اعتباریات علامه طباطبایی، به عنوان نقطه ثقل نظام فکری ایشان در نظر گرفته نشده و از طرفی در آن، قانون و نه نظام حقوقی به مثابه یک کل در نظر گرفته شده و به تأثیر و تأثرات متقابل هستی‌شناسانه نظام حقوقی بر انسان موضوع حقوق اشاره‌ای نرفته و همچنین از مبانی انسان‌شناختی حقوقی از جمله کنش‌گرایی و رفتارگرایی، سخنی به میان نیامده است و از این جهات پژوهش حاضر دارای نوآوری است.

مقاله حاضر، در چهار محور هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی به دلالت‌های نظریه اعتباریات ناظر به علم حقوق خواهد پرداخت.

دلالت‌های هستی‌شناسانه نظریه اعتباریات در دانش حقوق

بحث در مورد دلالت‌های هستی‌شناسانه نظریه اعتباریات ناظر به دانش حقوق، خود از سه منظر هستی‌شناسانه متفاوت قابل پیگیری است. منظر اول اینکه آیا گزاره‌ها و ساختارهای حقوقی از قبیل قانون، موجود به وجود خارجی هستند یا خیر؟ منظر دوم مربوط به این سوال است که منابعی که گزاره‌های حقوقی از آن تغذیه کرده و ایجاد می‌شوند، چه گستره‌ای را شامل شده و آیا منابع فراحسی نیز در عداد منابع حقوق و قانون، قرار می‌گیرد؟ و نهایتاً منظر سوم، مربوط به این سوال خواهد بود که اعتباریات حقوقی از قبیل قانون آن هنگام که در عالم واقع مورد عمل افراد جامعه

قرار می‌گیرد، چه نحوه تأثیرات هستی‌شناسانه و حقیقی را در عالم واقع و بالخصوص وجود انسانی می‌گذارد؟ این سه منظر در ادامه به صورت مستقل مورد بحث قرار خواهد گرفت.

آیا گزاره‌های حقوقی موجود به وجود خارجی هستند؟

یکی از سؤالاتی که در مورد امور اعتباری به صورت عام، می‌توان پرسید این است که آیا اعتباریات، دارای وجود حقیقی و مابازای خارجی هستند یا خیر؟ برخی در پاسخ به این سوال، پاسخ مثبت گفته و برخی دیگر نیز وجود حقیقی اعتباریات را نفی نموده‌اند.

قائلین به وجود حقیقی برای اعتباریات، با استشهاد به سخنان علامه طباطبائی معتقدند که، مقسم قرار گرفتن «موجودات» برای هر دو عنوان چیزهایی که مطابق خارجی دارند و ندارند (اعتباریات) مفهم آن است که اعتباریات نیز دارای وجود حقیقی هستند (جوانعلی آذر، ۱۳۹۴: ۲۸۱). وجه دیگری که برای وجود حقیقی اعتباریات می‌تواند ذکر شود، مبتنی بر این است که تصمیم یک نفر در الغاء اعتبارات اجتماعی بی‌تأثیر است و این گزاره می‌تواند شاهی بر مدعای وجود حقیقی اعتباریات باشد. در مقابل نیز، می‌توان برای نفی وجود حقیقی اعتباریات به سخنان صریح علامه طباطبائی استناد جست که طبق آن، وجود حقیقی معلول وجودی است که از علت ترشح شده و اما غیر وجود حقیقی و اموری که چیزی جز اعتبار نیستند، از قبیل ماهیت و ملکیت و امثال آن، چیزهایی که از علت ترشح شوند نیستند و اصلاً از سنخ وجود نیستند تا محتاج علت باشند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۳، ۲۳۳ و ۲۳۴).

جمع‌بندی صحیح در مورد سوال حاضر این است که اعتباریات، وجود حقیقی ندارند. در مورد مقسم قرار گرفتن موجود برای هر دو عنوان موجود خارجی و اعتباری باید گفت کلمه «موجود» در این استعمال به معنای مصطلح در سنت فلسفه‌ی اسلامی به کار نرفته است و در کلام علامه طباطبائی، به صراحت وجود از اعتباریات^۱ سلب شده است. در مورد عدم توانایی الغاء اعتبارات اجتماعی به خواست یک نفر نیز باید گفت غیرقابل تخلف پنداشته شدن (و نه غیرقابل تخلف بودن حقیقی) اعتباریات اجتماعی، معلول تبدیل شدن اعتباریات از امری ذهنی به امری

۱. «در مورد مالکیت، ما غیر از وجود مملوک که مثلاً زمین باشد و وجود مالک که مثلاً شخص انسان باشد، چیز دیگری که مالکیت نامیده می‌شود در خارج نمی‌یابیم، بلکه مالکیت معنایی است که قائم به تعقل است و اگر تعقل و اعتبار در بین نباشد نه ملکی در کار است و نه مالک و مملوکی، بلکه تنها انسانی هست و زمینی» (طباطبائی، ۱۴۲۸، ه، ۲۰۵).

بین‌الذهانی است؛ نه اینکه دلیل آن به خاطر وجود حقیقی اعتباریات باشد؛ وانگهی، مهم‌ترین نوآوری علامه طباطبایی در مورد اعتباریات، مخصوصاً در نسبت با قدمای از فلاسفه اسلامی، تبیینی از اعتباریات است که در آن انسان به عنوان موجودی کنش‌گر و فعال در بخشی از اعمال خویش معرفی می‌شود؛ حال آنکه اگر وجود حقیقی برای اعتباریات قائل شویم، انسان در درک آن‌ها منفعل بوده و تبیینی صحیح از اعمال ارادی انسان صورت نخواهد گرفت و نظریه اعتباریات وجهه‌ای رفتارگرایانه پیدا خواهد کرد (جوانعلی‌آذر، ۱۳۹۴: ۲۸۲-۲۸۴).

طبق آنچه گفته شد، قانون و گزاره‌های حقوقی همواره ماهیتی اعتباری داشته و وجود خارجی و فی‌نفسه ندارند. به عبارت دیگر وجود قانون در ظرف اعتبار و ذهن یا نفس انسان معنی پیدا می‌کند نه در ظرف وجود خارجی. البته می‌توان امری اعتباری را با نگاه ثانوی مورد مطالعه قرار داد؛ مخصوصاً آنکه گاهی یک امر اعتباری ماهیت بین‌الذهانی پیدا کرده و عمومی از جامعه آن را اعتبار می‌کنند که در این صورت این اعتبار از دوام بیشتری برخوردار شده و تعیین بیشتری خواهد داشت؛ ولی در این حالت نیز باید توجه داشت که این دوام و تعین، وصف ذاتی آن امر اعتباری نبوده و به جهت ماهیت بین‌الذهانی آن است. با این توضیحات مشخص می‌شود که قانون و امور حقوقی، یک تافته جدا بافته از انسان و جامعه نبوده و چنین نیست که دخالت دادن جنبه‌های ذهن‌گرایانه و سوژکتیو در وضع، فهم و تفسیر قانون امری مطلقاً مردود تلقی شود.

نکته دیگری که این‌جا باید گفت، این است که تحلیل قانونیّت قانون مبتنی بر نظریه اعتباریات، در میزان ابتدای آن بر حقایق پیش‌احققی، اخلاقی، عقلانی و وحیانی است. مبتنی بر نظریه اعتباریات علامه طباطبایی، از جایی که هر اعتباری تمام ماهیت و ذات خود را اولاً از غرض معتبر و آن غرض نیز به نوبه خود به میزان ابتدا بر حقایق در گستره نظام وجودی، می‌گیرد پس به نحو خودبسنده نمی‌تواند معتبر باشد هر چند که در طی تشریفات و فرمالیسم خاصی نیز که خود آن‌ها نیز اموری اعتباری‌اند، به ظهور رسیده باشد.

نکته دیگری نیز که اشاره به آن خالی از لطف نیست، این است که برخی ممکن است علامه طباطبایی را در حوزه فقه و اخلاق نسبی‌گرا به شمار آورند. بر خلاف این گمان باید گفت ایشان در این حوزه قائلند که:

«حسنات و سیئات متکی به مصالح و مفاسد واقعی و حقیقی است و منتهی به اموری است که نظامی حقیقی دارد، نه چون قوانین عقلا که صرف اعتبار است. این نیز واضح است که تشریع الهی تنها برای نظام بخشیدن به جوامع بشری نیست بلکه برای تکمیل خلقت بشر است» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۳، ۴۷۰، ۴۷۱). از این رو، می‌توان گفت که ایشان احکام فقهی را اگر چه صادر شده به «زبان اعتبار» (طباطبائی، ۱۴۲۸: ۲۰۶)، ولی نفس آن‌ها را دارای حقیقی دانسته و آن‌ها را در سیر مراتب وجودی دخیل می‌دانند. همچنین ایشان می‌فرمایند:

«تکلیف در عین اینکه امری است اعتباری این اثر واقعی را دارد که به طور نامرئی انسان را تدریجاً به سوی کمال و سعادتش سیر داده به بهترین و پایدارترین مراحل وجودش می‌رساند» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۸، ۵۷ و ۵۸). با توجه به استفاده ایشان از «زبان اعتبار» در توضیح اعتبارات شرعی، باید گفت که ظاهراً مراد ایشان از اعتباری بودن احکام شرعی، همان زبان بیان احکام الهی است.

باید دقت نمود، که بیان علامه طباطبائی به هیچ وجه دال بر پذیرش نسبیت گرایی در حوزه فقه و اخلاق نیست؛ چرا که اولاً بایدهای فقهی و اخلاقی، صفت فعل فی نفسه بوده و به اصطلاح بایدهی اختصاصی هستند برخلاف اعتبار باید عمومی که نسبت و صفت فعل در مرحله صدور از فاعل می‌باشد و عمومی است. باید های اخلاقی و فقهی بیانگر رابطه علیت موجود بین فعل و نتیجه آن است و از این جهت ضروری بالقیاس شمرده می‌شود؛ اما باید اعتباری عمومی که علامه طباطبائی از آن سخن می‌گوید در ارتباط فاعل و فعل می‌باشد از این جهت است که صدور یک فعل فقهی یا اخلاقی در مرحله عمل ضروری نبوده و فاعل باید حد ضرورت را بین خود و آن فعل برقرار کند. حتی ممکن است کسی اذعان به رابطه ضروری و علی بین فعل و نتیجه آن داشته باشد و آن را حسن نیز بینگارد ولی در مرحله عمل اعتباری دیگر کرده و آن فعل را انجام ندهد (ایروانی، پیش قدم و خرقانی، ۱۳۹۶: ۵۶).

منابع و پشتوانه‌های اعتباریات حقوقی چه گستره‌ای از وجود را شامل می‌شوند؟

با توجه به تبیینی که علامه طباطبائی، از رابطه بین «باید» و «هست» ارائه می‌دهند باید گفت که اعتباریات به واسطه اتکاء بر عالم خارج و حقیقی ساخته می‌شوند. فاعل انسانی برای رسیدن به هدف خویش، ضرورتی را بین «خود» و «فعل» جعل می‌کند و مثلاً می‌گوید «من باید آب بنوشم». این

ضرورت ادّعایی به دلیل رابطه‌ی علی و معلولی‌ای که میان فعل و نتیجه وجود دارد توسط فاعل جعل می‌شود. آب علت برای رفع تشنگی است و به دلیل وجود همین رابطه ضروری‌ای که میان «نوشیدن آب» و «رفع تشنگی» وجود دارد، فاعل انسانی متّصف به وصف تشنگی، از این ضرورت حقیقی وام گرفته و آن را میان «خود» و «آب نوشیدن» برای رفع تشنگی جعل می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۷ الف، ۱۵۷).

نکته اخیر، ما را به این پرسش خواهد رساند که حقایق و موجودات خارجی‌ای که اعتباریات، به آن‌ها تکیه می‌کنند، چه گستره‌ای را شامل می‌شوند؟ پاسخ به این سوال می‌تواند در مورد شناسایی و کاربست حقایقی که می‌توانند به عنوان منبع برای اعتبارسازی از قبیل انشاء قانون قرار گیرند، کمک شایانی کند. توضیح دیگری نیز که شایسته است برای روشن شدن اهمیت این پرسش داده شود این است که تمام حیثیت اعتباریات به آن حقایقی است که از آن برآمده‌اند. اعتباریات در میان دو حقیقت قرار دارند (طباطبایی، ۱۴۲۸: ۳۴۱) و نمی‌توان بدون توجّه به گستره این حقیقت، برداشت درستی از اعتباریات و فرایند ایجاد آن‌ها کرد.

علامه طباطبایی طبق سنت فلسفه اسلامی و نگاه قرآنی خود، عالم وجود را منحصر در ماده نمی‌داند؛ بلکه طبق نظر ایشان، فراتر از ماده، عوالم دیگر و برتری نیز موجود است و آن عوالم علت حقیقی برای عالم ماده محسوب می‌شوند (طباطبایی، ۱۴۲۸: ۱۵). به عبارت دیگر، طبق نظر علامه طباطبایی، گستره عالم وجود محدود به عالم دنیا و محسوسات نیست بلکه در ورای عالم ماده حقایقی دیگر و برتر وجود دارند. نتیجه‌ای که بر این نظر هستی‌شناسانه مترتب خواهد بود این است که انسان در مقام عمل ارادی می‌تواند آن حقایق فرامادی را مبنایی برای اعتبارسازی قرار داده و نظام اعتبارات خود را طبق آن سامان دهد. مسئله حتی از این فراتر رفته و کسی که دارای چنین نظریه هستی‌شناسانه‌ای است، از آنجایی که حقایق فرامادی را حقیقی‌تر و اشرف از حقایق عالم دنیا می‌داند قائل به لزوم انطباق یا لااقل عدم مغایرت اعتبارات انسانی با تمام مراتب حقایق هستی خواهد بود و در جایی که اعتباری مخالف با خود یا اقتضای حقیقت فرامادی باشد آن را از جمله اعتبارات لغو تلقی خواهد کرد.

معنای وجود حقایق بالاتر از عالم دنیا این است که اطلاق لفظ واقعیت به امورات فوق عالم دنیا حقیقی‌تر از اطلاق آن به امور دنیایی است و به همین دلیل به طریق اولی آن حقایق بالاتر شایستگی بیشتری دارند که در نظام اعتبارسازی از جمله ایجاد قوانین اجتماعی مورد استفاده قرار

گیرند. از همین رو، علامه طباطبائی معتقدند که احکام عملی باید مبتنی بر اخلاق و در مرحله بعدی مبتنی بر توحید باشند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۷۲).
بنابراین نظر، در تمدن اسلامی قانون و نظام اعتبارات حقوقی باید مبتنی بر اخلاق و در مرتبه بعدی حقایق توحیدی تکوّن یافته و اعتبار شوند. به عبارت دیگر قانون در نظام حقوقی اسلام، نازله و یا رقیقه مراتب بالاتری همچون توحید و اخلاق است. مبتنی بر این مبنا، نظام حقوقی دارای موطن و منبع ثبوتی و اثباتی خواهد بود که موطن اثباتی باید خود را هماهنگ با منبع ثبوتی آن کند.

اعتباریات حقوقی منشا چه حقایق ثانویه‌ای می‌شوند؟

همان‌گونه که اشاره شد اعتباریات واسطه بین دو حقیقت یا واقعیت هستند. اعتباریات متکی به حقیقت‌هایی انشاء شده و انسان آن را برای رسیدن به حقیقتی دیگر واسطه می‌کند (طباطبائی، ۱۴۲۸: ۳۴۱). این حقیقت ثانویه بسته به هدف و غرض هر شخص ممکن است متفاوت باشد. اما این تمام سخن نیست؛ بلکه یک سنخ دیگر از تأثیرات هست که انسان به واسطه عمل ناشی از اعتبار، در نفس خود ایجاد می‌کند. بخشی از این تأثیرات در بحث از ارزش‌شناسی گفته خواهد شد. اما آن تأثیری که در این مقام مورد بحث قرار خواهد گرفت، مربوط به نوع خاصی از اعتبار است.

یکی از اعتباراتی که همگی در زندگی تجربه آن را دارند، اعتبار اطاعت از امر دیگری است. هنگامی که کسی ما را نسبت به چیزی امر می‌کند و ما در مقام اطاعت از آن شخص برآیم، لازم است اعتباری کنیم بدین نحو که: باید از امر او اطاعت کنم. در واقع در چنین حالتی، بین خود و امر کسی که رابطه‌ای ضروری بین آن‌ها وجود ندارد، رابطه‌ای ضروری جعل می‌کنیم. در روند تحقق فرآیند اطاعت، بنا به تقریر علامه طباطبائی، فعل مطیعانه به واسطه فانی شدن اراده فاعل در اراده صادرکننده فرمان تحقق می‌یابد؛ و چون فعل، اثر فاعل است و وجودش نسبت به ذات، وجود ربطی و غیرمستقل می‌باشد، ذات به نحوی در مرتبه فعل فانی خواهد بود، بنابراین، فانی شدن اراده فرد در اراده دیگری، مقتضی یک نحوه فناء ذات در ذات در همان مرتبه می‌باشد (طباطبائی، ۱۴۱۹: ۱۴۸).

براین اساس، اثر اعتبار و عملی که بر اساس آن انجام می‌شود، محدود به آثار مادی و ظاهری نیست؛ مخصوصاً هنگامی که پای اعتبار اراده دیگری در میان باشد که طی آن اثراتی حقیقی در وجود انسانی خواهد گذاشت.

با توجه به آن‌چه گفته شد، قوام حقوق و قانون در جامعه نیز به اوامر و نواهی از یک طرف و اطاعت از آن توسط عموم جامعه بستگی دارد و هر نظریه حقوقی چشم‌انداز خود را در عمل آحاد جامعه نسبت به گزاره‌های حقوقی آن نظریه، می‌بیند. تحلیل علامه طباطبایی از فرآیند اطاعت و تأثیر وجودی‌ای که مترتب بر آن است، علم حقوق را از ماهیت ابزاری صرف خارج کرده و بنابر روابط مطیعانه‌ای که در مناسبات حقوقی وجود دارد، می‌توان گفت که یک نظریه حقوقی صرفاً صورت‌بندی قواعد ناظر به نظم اجتماعی، آن هم به صورت یک نظم مادی و صوری نیست و در پس پرده تأثیراتی را به وجود می‌آورد که تکویناً در انسان‌ها و جامعه اثر می‌گذارد.

همچنین، با این بیان، این که در مناسبات حقوقی، از چه کسی و از چه نوع امری، اطاعت شود، موضوعیت پیدا می‌کند؛ چرا که شخصیت آمر و نوع امری که او می‌کند، در ساخته شدن شخصیت فرد مطیع اثرگذار است. مراد از آمر معنای عام کلمه است و فقط اشخاص حقیقی را در بر نمی‌گیرد بلکه ساختارهای حقوقی نیز در جامعه غالباً نقش آمر پیدا می‌کنند. حتی می‌توان گفت اینکه وضعیت مطلوب در ساماندهی اوامر و نواهی حقوقی در جامعه آیا باید در ساختارهای حقوقی جلوه پیدا کند یا خیر و یا به چه میزان بین اشخاص حقیقی و ساختارهای بی‌روح، تقسیم شود خود از مسائلی است که مبنای یادشده از علامه طباطبایی، می‌تواند در پاسخ به آن رهنمودهای مهمی داشته باشد که البته مجال واکاوی آن در این پژوهش میسر نبوده و مجال مستقل می‌طلبد. در خصوص تأثیرگذاری ساختار باید به این مسئله توجه کرد که از جنبه غایت و وسیله در نظریه اعتبارات علامه طباطبایی، اصولاً انسان هر چیز اجتماعی از جمله ساختارها را خلق کرده است تا از آن‌ها تأثیر بپذیرد و این یعنی ساختارها، لاجرم تأثیرگذارند (طحان‌نظیف و کدخدایی، ۱۳۹۵: ۳۵ و ۳۶)؛ ولی دامنه این تأثیرگذاری صرفاً در حدود نظم اجتماعی که خود امری اعتباری است، نبوده و تأثیرات گسترده‌ای در عرصه وجود فرد و جامعه می‌گذارد.

نکته دیگر اینکه وقتی آمر و به اصطلاح اعتبار‌کننده، در وجود گزاره‌های اعتباری، موضوعیت پیدا می‌کند در فهم و تفسیر قانون و اعتبارات حقوقی نیز، مراد قانون‌گذار یا قانون‌گذاران

موضوعیت قابل توجهی پیدا کرده و چنین نیست که فقط به معنای سمانتیکال الفاظ قانونی اکتفا شده و قانون را به عنوان یک ابژه منقطع از اعتبار کنند گانش دید.

دلالت‌های معرفت‌شناسانه نظریه اعتباریات در دانش حقوق

علامه طباطبائی، در سنت فلسفه اسلامی عموماً و فلسفه صدرایی خصوصاً رشد و نمو کرده و طبیعتاً فیلسوفی رئالیست و واقع‌گرا به شمار می‌رود؛ همان‌گونه که اصول فکری فلسفه خود را با نام «اصول فلسفه رئالیسم» نام‌گذاری کرده است. بر این اساس ایشان هم قائل به وجود عالم و موجودات خارج از انسان و ذهن او هستند (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف: ۳۸) و هم معتقدند می‌توان به این واقعیت‌های خارجی دست یافته و آن‌ها را مورد شناسایی قرار داد به طوری که علم ما، مطابق با معلوم حقیقی باشد (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف: ۶۳). از طرفی دیگر، چنان‌چه گذشت، اعتباریات هم مبتنی بر حقایق خارجی هستند و هم موجب نیل انسان به حقایق می‌شوند و به تعبیر بهتر، اعتباریات واسطه بین دو حقیقت پیشینی و پسینی از خود هستند. با این بیان، باید گفت از نظر علامه طباطبائی، حقایق را که اعتباریات بر آن‌ها مبتنی‌اند و حقایق را که اعتباریات واسطه نیل به آن‌ها هستند، می‌توان فی‌الجمله شناخت (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف: ۶۳).

در مورد امکان شناخت خود اعتباریات نیز، پر واضح است که ایشان امکان شناخت خود اعتباریات را ممکن دانسته و از این رو خود ایشان، در صدد برآمده‌اند تا به تحلیل برخی از اعتباریات پرداخته و قوانین حاکم بر آن‌ها را تبیین کنند. به عنوان مثال، ایشان از عام‌ترین اعتباریات (اعتبار باید) تا اعتباریاتی مانند ریاست و مرئوسیت را مورد بررسی قرار داده و توانسته‌اند تحلیل‌هایی مطابق واقعیت از آن‌ها ارائه کنند.

مسئله‌ی دیگری که در مورد معرفت‌شناسی نظریه اعتباریات باید به آن پرداخت، این است که از نظر علامه طباطبائی، چه منابعی معتبر محسوب می‌شوند؟ علامه طباطبائی، همانند فلاسفه سلف خود در سنت فلسفه اسلامی، حجیت شناخت‌های مبتنی بر منابع نقلی، عقل و تجربه را معتبر می‌دانند و تنها منبع معتبر را در دایره شناخت حسی محصور نمی‌کنند و معتقدند از هر منبعی که بتوان از آن شناخت مطابق با واقع تحصیل کرد، می‌توان برای شناخت اعتباریات، تولید و نقد آن‌ها استفاده کرد (جوانعلی‌آذر، ۱۳۹۴: ۲۹۹).

با توجه به مطالب گذشته، دایره شناخت در شناخت قوانین و منابع آن، در حصار شناخت حسی محدود نمی‌شود. از این رو، وضع، فهم و تفسیر قانون صرفاً مبتنی بر معنای سمانتیکال قانون مطلوب نبوده و روش‌های تحلیل زبانی صرفاً یکی از روش‌ها برای فهم و تفسیر قانون تلقی می‌شود. همچنین بر اساس این تلقی، منابع معرفت از سنخ‌های دیگر از جمله شناخت‌های عقلی برهانی، شهودی و نقلی دینی، حجیت خواهند یافت و در تفسیر قانون نیز به عنوان منبع یا قرینه و حاکم بر متون حقوقی و قانونی استفاده خواهند شد. مطابق با آن‌چه که گفته شد مبنی بر اینکه از نظر علامه طباطبائی، حقیقت و واقعیت را می‌توان در گستره‌ای از منابع معرفتی حسی، وحیانی و عقلی شناخت و لذا این معارف منطقاً به طور مستقیم و طولی می‌توانند منابعی برای وضع، فهم و تفسیر قانون در نظر گرفته شوند. با این مبنا، خودبستگی در فهم و تفسیر قانون نیز نسبت به مولفه‌های خارج از نظام محصل حقوقی نفی می‌شود و برای فهم قانون فقط به معانی سمانتیکال الفاظ قانونی اکتفا نمی‌شود و بر آن جمود ورزیده نمی‌شود؛ چرا که طبق نظریه اعتباریات، هر اعتباری قائم به معتبر است و لااقل باید به مراد قانون‌گذار عنایت ویژه‌ای شود. وقتی آمر و به اصطلاح اعتبارکننده، در نظام گزاره‌های اعتباری، موضوعیت پیدا می‌کند در فهم و تفسیر قانون و اعتبارات، مراد قانون‌گذار یا قانون‌گذاران موضوعیت قابل توجهی پیدا کرده و در مقام معرفت شناسی قانون باید گفت که قانون به عنوان یک ابژه منقطع از اعتبار معتبر، به درستی قابل فهم نخواهد بود.

دلالت‌های انسان‌شناسانه نظریه اعتباریات در دانش حقوق

از جمله محورهایی که در انسان‌شناسی در مورد مکاتب مختلف مورد بحث قرار می‌گیرد، دوگانه عاملیت - ساختار و ذات‌گرا - ساخت‌گرا است. محور عاملیت - ساختار^۱ درباره رابطه انسان و اراده او با عوامل محیطی و پیرامونی او، مورد بحث قرار می‌گیرد. مکاتب مختلف مبتنی بر جهان‌بینی‌هایی که دارند، ممکن است به سمت عاملیت آزاد انسان در محیط اجتماعی متمایل شده و یا این که قائل به عدم آزادی اراده انسانی از عوامل محیطی باشند و در نتیجه ساختار انسانی را در رفتار انسانی تعیین کننده بدانند. باور اثبات‌گرایان فلسفی و دنباله‌روهای آن‌ها مانند رفتارگرایان^۲،

1. Agent-Structure
2. Behaviourists

این است که انسان به صورت ناخودآگاه، به محرک‌های محیطی واکنش نشان می‌دهد و مبتنی بر این دیدگاه است که رفتار انسان را پیش‌بینی‌پذیر می‌دانند (بوریل و مورگان، ۱۳۹۳: ۱۰). برخی از اصول حاکم بر این رویکرد نیز عبارت‌اند از اینکه جامعه، یک کل است و فراتر از اجزای تشکیل‌دهنده‌ی خود جای دارد و دارای صفات کلی متمایز از صفات افراد است. این صفات قابل تقلیل به هیچ‌یک از صفات اجزای آن نیست؛ تأثیر جامعه بر اعضا بسی شدیدتر از تأثیر افراد آن بر جامعه است و تغییر اجتماعی، امری فرافردی بوده، هرچند بر اعضای جامعه نیز تأثیر می‌گذارد (طحان‌نظیف و کدخدایی، ۱۳۹۵: ۵۶).

در مقابل دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که نقش خلاق‌تری را به انسان نسبت داده و انسان را به مثابه یک خالق نسبت به محیط خود مطرح می‌کنند. این رویکرد انسان را حقیقتاً موجودی عامل و با اراده انسانی می‌داند که در ساختارهای اجتماعی هضم نشده و می‌تواند ابتکار عمل داشته باشد. محور ذات‌گرا - ساخت‌گرا در مورد اینکه انسان‌ها نوع واحد بوده و ذات مشترکی دارند یا خیر، مطرح می‌شود. منظور از ساخت‌گرایی در این دوگان ساخته شدن انسان در گفتمان، فرهنگ یا هر سازه‌ی محیطی و پیرامونی دیگر است. از این منظر، انسان ذاتی ندارد و نمی‌توان او را پیش از شکل گرفتن در یک فرهنگ و یا ساختار اجتماعی خاص، انسان نامید (بور، ۱۳۸۹، ۱۶). در مقابل این دیدگاه، رویکرد ذات‌گرایی معتقد است انسان‌ها نوع واحدی دارند که گوهر وجودی آنان تحت تأثیر و دستخوش عوامل برون‌ذاتی او نظیر فرهنگ، ساختارهای اجتماعی و گفتمان قرار نمی‌گیرد و انسان در گستره تاریخ و جغرافیا همواره نوع واحد بوده و خواهد بود (بستان، ۱۳۹۰: ۲۳). نظریه اعتباریات علامه طباطبائی را می‌توان در ارتباطی تنگاتنگ با مباحث مربوط به انسان‌شناسی مورد تحلیل قرار داد؛ چرا که همان‌گونه که گذشت این نظریه تبیینی برای چگونگی شکل‌گیری کنش ارادی انسان چه در عرصه فردی و چه در عرصه اجتماعی است و از این‌رو دلالت‌های خاصی را در مورد انسان‌شناسی داراست. ادامه این گفتار، در قالب دو دوگان عاملیت - ساختار و ذات‌گرا - ساختارگرا تبیین خواهد شد.

عاملیت - ساختار

در منظومه فکری علامه طباطبایی به صورت عام، بنیادهای نظری مربوط به مسأله عاملیت ساختار موجود است. دو عنصر مهم در شکل‌گیری کنش انسانی آگاهانه و ارادی بودن است (گلستانی، ۱۳۹۶: ۷). از منظر علامه طباطبایی، تمام اعمال انسان از آن جهت که انسانی است ارادی و از روی شعور انسانی شکل گرفته و انسان در فرآیند اعتبارسازی، بایستگی اعتباری آن فعل را در عقل عملی خود انشاء می‌کند که نهایتاً به تحقق فعل در خارج منجر می‌شود. از آنجایی که علم، ماهیتی مشکک دارد (طباطبایی، ۱۴۰۱: ۳۸ و ۳۹)، شدت آن و توجه انسان به یک حقیقت، باعث شکل‌گیری اعتبار «باید» قوی‌تری شده و موانع رسیدن به آن حقیقت به واسطه‌ی قوت اعتبار ایجاد شده در نظر عامل انسانی، سهل می‌نماید (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ۵۷۷).

بدین ترتیب، «علم» را می‌توان وجه ایجابی عاملیت انسانی در نظر گرفت و چنین نتیجه گرفت که هر چه علم انسان و توجه نفسانی به حقیقتی که در پی رسیدن به آن است در نظر او قوی‌تر باشد، از خود در مقابل ساختارهای مانع، بیشتر مقاومت نشان داده و نیل به هدف آسان‌تر خواهد بود. توضیح شایان ذکر در این مجال آن است که ضعف علم و توجه انسان به هدفی که در پی رسیدن به آن است، گاهی انسان را تا مرز جبر اجتماعی برده و او را محکوم ساختارهایی می‌کند که زمانی خود علت مَعْدَه ایجاد آن بوده است (طباطبایی، ۱۳۸۷، ب، ۶۰). بر این اساس ممکن است عمل انسان در موضعی به دلیل ضعف و یا فقدان علم و به تبع آن اراده، رفتار گرایانه محسوب شود و در موضعی دیگر به واسطه علم قوی وی، عمل او کنش گرایانه به شمار آید.

ساختاریافتگی اجتماعی و محیطی یا عدم آن نیز از طریق دست‌کاری در علم انسان و توجهات نفسانی او، بر اراده وی تأثیر می‌گذارند. به عنوان مثال، انسان تشنه‌ای را فرض کنید که به دنبال آب بوده و در فاصله‌ای آن را مشاهده می‌کند. در شرایط عادی که هیچ حقیقتی به عنوان رقیب برای وجود آب، ذهن او را از آن منحرف نمی‌کند، آب به آسانی برای فرد تشنه قابل دسترسی است. اما فرض کنید در خلال تلاش آن فرد تشنه برای وصال آب، حادثه‌ای از قبیل زلزله‌ای مهیب رخ دهد. در این موضع، فرد تشنه با آن که به لحاظ وجودی همچنان تشنه است ولی به لحاظ ذهنی، توجهش از آب منحرف شده و به حادثه رخ داده معطوف می‌شود و بدین ترتیب اعتباری که برای رسیدن به آب انشاء کرده بود از بین می‌رود. حال فرض کنید به جای رخداد زلزله که

عاملی طبیعی بود، عامل منصرف‌کننده دیگری را در نظر بگیریم. فرد تشنه را این بار در محضر سلطانی با سطوت در نظر بگیرید که همگان موظفند در محضر او، قیود اجتماعی و تعارفات و محظوریت‌هایی سخت را رعایت کنند. در این جو اجتماعی، فرد تشنه با اینکه مایل به سرازیر شدن به سمت آبی است که بر فرض در آن مجلس موجود است؛ اما این قیود و تعارفات اجتماعی مانعی بزرگ در سر راه اوست. حال اگر تشنگی به قدری معلوم و محسوس او باشد که شوکت سلطان را از یاد او ببرد، اعتبار و جوب نوشیدن آب برای وی به قدری قوی جلوه خواهد کرد که به عمل منتهی خواهد شد و آلا توجه به تعارفات و جو محافظه‌کارانه اجتماعی که حول آن سلطان ایجاد شده، توجه و علم او را از خود به موقعیت سلطان منصرف ساخته و عاملیت او را در خوردن آب مخدوش خواهد ساخت.

علامه‌ی طباطبائی با تأکید بر اراده‌ی انسانی معتقدند حقیقت قوانین عمومی چه الهی و چه انسانی، چیزی جز صورت‌هایی ذهنی در اذهان مردم نیست و وقتی اراده انسان به آن تعلق بگیرد مورد عمل واقع می‌شود، یعنی اعمالی بر طبق آن‌ها انجام می‌دهند و قهراً اگر اراده و خواست مردم به آن تعلق نگیرد و نخواهند به آن قوانین عمل کنند چیزی در خارج به عنوان مصداق و منطبق علیه آن‌ها یافت نمی‌شود. پس مهم این است که کاری کنیم تا خواست مردم به وقوع آن قوانین، تعلق بگیرد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۷۳).

با توجه به آن چه گفته شد، علامه‌ی طباطبائی اراده را به علم برگردانده و در نتیجه عاملیت را امری مقرون به تشکیک، و در نتیجه قابل اشتداد می‌دانند (طباطبائی، ۱۴۰۱: ۵۰ و ۵۱)؛ از همین رو می‌توان گفت که اطاعت از قانون می‌تواند از جهت‌گیری رفتارگرایانه خارج شده و رویکردی فرهنگی و ارادی توأم با آگاهی به خود بگیرد. لازم به ذکر است اساساً برخی نظریه اعتباریات را مبنایی برای فلسفه فرهنگ در نظر گرفته و می‌کوشند تقریری فرهنگ‌محور از آن به دست دهند که در این صورت دلالت‌های فرهنگی‌ای نیز در حوزه حقوق خواهد داشت (مصلح، ۱۳۹۲: ۴۶). نتیجه چنین دیدگاهی در مورد انسان، این است که نظریه حقوقی، باید با توجه به این حقیقت که انسان موجودی است کنش‌گر و نه صرفاً رفتارگرا، سامان یابد. کنش‌گر بودن انسان، علاوه بر اینکه به لحاظ هستی‌شناسانه، حقیقتی از حقایق عالم است، می‌تواند به عنوان ارزش نیز مطرح شده و به عنوان مبنای نظریه حقوقی تلقی شود. در اینصورت، برای ایجاد یک جامعه حقوقی شایسته، به

جای اینکه آگاهی و اراده افراد انسانی امری ناپسند و به عنوان عامل ضد نظم اجتماعی تلقی شود، موضوعیت خواهد یافت و بر رفتار صرفاً ماشین‌وار افراد در مناسبات و روابط حقوقی، صحنه گذاشته نخواهد شد.

اشکالی که ممکن است بر این نتیجه‌گیری برای خواننده پیش آید این است که اگر با دید کنش‌گرایانه و رفتارگرایانه به انسان‌های درون اجتماع نگاه شود، دغدغه پیش‌بینی‌پذیری که در مناسبات حقوقی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و مبتنی بر آن میزان همراهی مخاطبان حقوق با قانون مورد سنجش قرار می‌گیرد چه خواهد شد؟ به تعبیر دیگر دغدغه پیش‌بینی‌پذیری بیشتر ناشی از مسئله تفاوت خواست یا پذیرش عمومی با سیاست‌های کلان مدیریت جامعه ناشی شده است. در نظر دغدغه‌مند پیش‌بینی‌پذیری افعال انسان در اجتماع، گویا راهی برای کنترل و هدایت خواست عمومی مطرح نبوده و بر این اساس، می‌خواسته خواست‌های عمومی را که آن هم طبق تلقی خویش، مبتنی بر رفتارگرایی و نه کنش‌مندی بوده را پیشاپیش شناسایی کرده و قواعد حقوقی را طبق آن ساماندهی کند.

در جواب به این پرسش، ابتدائاً باید گفت همان‌گونه که اشاره شد، نظریه اعتباریات، حاوی دلالت‌های مهم و جامعی در ابعاد مختلف انسانی است که لازم است به آن‌ها به صورت یک سیستم و نظام آن هم در تعامل با دیگر اضلاع تمدن اسلامی نگاه کرد. تعدیل نگاه کنش‌گرایانه در عرصه حقوق، با عنایت به نگاه تربیت‌محور و فرهنگی‌ای است که علامه طباطبایی آن را همواره پیگیری کرده‌است، میسر خواهد بود. مطابق با نظر وی، نظام حقوقی اسلامی آن‌گاه موافق طبع عموم مردم واقع می‌شود که در نشر دعوت و گسترش تربیت اسلامی شدیداً مجاهدت شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۶۰).

برای درک بهتر مسئله تربیت و در راستای پاسخ به اشکال فوق‌الذکر، می‌توان دوباره به مسئله کلیدی علم و آگاهی انسان در فرایند اعتبارسازی اشاره کرد. طبق نظریه اعتباریات، هر اعتباری مسبوق به اراده و اراده مسبوق به علم انسان است. علم انسان نیز امری اشتدادی و تشکیکی است و هر اندازه که علم و آگاهی انسان به موضوع مورد اعتبار، قوی باشد، عمل با شدت و دوام و استمرار بیشتری انجام خواهد شد (طباطبایی، ۱۴۰۱: ۵۱ و ۱۳۷۴، ج ۳: ۵۷۷). بر اساس همین مبنای شدت و ضعف ادراک نسبت به موضوع اعتبار، می‌توان نوع اعتبارات اجتماعی را بر اساس تربیت

و فرهنگ‌سازی مدیریت کرد. حال باید دید که علامه طباطبائی، در مورد نحوه تغییر موضوع و شدت علم به موضوع اعتبار، راهی را ارائه داده‌اند یا خیر؟

ایشان موارد سه‌گانه تفاوت یا تغییر محیط، کثرت ورود یک فکر به ذهن و تغییر در معلومات را از عوامل تغییر در اعتباریات برشمرده‌اند. به تعبیر دیگر به واسطه تغییر در این عوامل سه‌گانه می‌توان خواست‌های عمومی را هدایت کرد. به عنوان مثال ایشان در زمینه تغییر اعتباریات به واسطه کثرت ورود یک فکر به ذهن، قائل است که «کثرت ورود یک فکر به مغز انسان نصب العین گردیده و انسان نمی‌تواند آن فکر را از نظر دور داشته و به غیر آن توجه کند و البته در این صورت خواهی نخواهی یک فکر، منطقی و صحیح و خوب به نظر خواهد آمد و خلاف آن به خلاف آن و در این صورت، به ارث رسیدن افکار از گذشتگان، تلقین، عادت کردن به یک باور و تربیت، در تثبیت و تغییر افکار اجتماعی و ادراکات اعتباری نقش مهمی را بازی خواهند کرد» (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ۱۴۲ و ۱۴۳).

بنابراین می‌توان گفت تغییر در شناخت ما از نیازهایی که داریم، تغییر در شناخت ما نسبت به اموری که می‌توانند نیازهای ما را برآورده کنند و تغییر در شناخت ما نسبت به آثار مستقیم و احیاناً جانبی اعتباری که برای برآوردن نیازمان انجام داده‌ایم، می‌تواند موجب تغییر اعتباریات حاکم بر ذهن ما شود (جوانعلی آذر، ۱۳۹۴: ۱۶۸).

با توجه به مباحث فوق‌الذکر، می‌توان گفت که چنین نیست که تنها راه تأمین همراهی عمومی با قانون، برخورد منفعلانه با خواست‌های آنان باشد و اصولاً می‌توان با تغییر در اعتباراتی که عموم مردم می‌کنند، آن‌ها را با قوانینی مشخص، حداقل قوانین بالادستی همراه نمود. نکته مهم دیگر در این مجال این است که هر اعتباری برای اینکه مورد پذیرش و عمل عمومی قرار بگیرد، روحیه خاصی از اخلاق و ملکات نفسانی را می‌طلبد و البته عکس قضیه نیز درست است بدین معنی که هر اعتباری موقعی که مورد عمل قرار می‌گیرد، اخلاق و ملکات نفسانی متناسب با آن را به وجود می‌آورد. با توجه به این مطلب، لازم است جوّ و عواملی که مانع برای عمل به قوانین مشخصی است در فرهنگ عمومی به حداقل برسد و از طرفی دیگر عوامل ایجابی‌ای که در فرهنگ عمومی ظهور یافته و پشتوانه‌ای برای اجرای قوانین محسوب می‌شوند تقویت گردد. به صورت خلاصه باید گفت، قانون هر چه باشد، قانون‌مداری قطعاً یک امر فرهنگی و مربوط به تربیت جامعه می‌باشد

و این خود اقتضائاتی ویژه دارد که باید به آن‌ها عنایت کرده و مکتب حقوقی موضع خود را در قبال آن و نحوه ساماندهی آن مشخص و بیان کند.

البته لازم به ذکر است از نظر علامه طباطبایی رویکرد رفتارگرایانه در تثبیت قوانین گاهی مفید و لازم است. البته به صورت وضعیتی موقت و نه ثابت. به عنوان مثال ایشان در دفاع از بحث جهاد ابتدایی و در پاسخ به کسانی که اشکال اجبار و اکراه به قوانین دینی را به وسیله جهاد ابتدایی، مطرح می‌کنند، می‌گوید:

«علاوه بر اینکه مساله اکراه و اجبار نسبت به قوانین دینی در بیش از یک نسل اتفاق نمی‌افتد و تعلیم و تربیت دینی نسل‌های آتی و بعدی را اصلاح می‌کند، و او را با دین فطری بار می‌آورد و قهراً همه افراد بطوع و رغبت خود به سوی دین توحید رو می‌آورند، و خلاصه در نسل‌های بعد دیگر اکراهی اتفاق نمی‌افتد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۰۰).

بنابراین علامه طباطبایی، به صورت فی‌الجمله قائل به رویکرد رفتارگرایانه هست زیرا در مثال جهاد ابتدایی، در واقع عاملیت انسان‌ها تحت تاثیر قرار گرفته و تا حد قابل توجهی کاهش می‌یابد؛ اما وی این خط‌مشی را اصیل ندانسته و بلافاصله پذیرش دین و احکام دینی را مبتنی بر تعلیم و تربیت می‌داند تا گرایش به احکام دینی از روی طوع و رغبت صورت گیرد. بنابراین حتی اگر چنین نتیجه‌گیری شود که وی، رویکرد رفتارگرایانه را در جاری و ساری کردن یک سنت عملی در جامعه، زماناً مقدم داشته باشد، لکن به نحو قطعی باید گفت که رویکرد کنش‌گرایانه و میل به سمت عاملیت انسان‌ها را در سنت‌های عملی اجتماعی، به لحاظ رتبی مقدم می‌دارد. بنابراین، رویکرد درست از این منظر درباره نظریه‌های اجتماعی و از آن جمله سیاست‌ها و نظریه‌های حقوقی، حرکت و پیشرفت به سوی به رسمیت شناختن عاملیت انسانی در مناسبات حقوقی به علاوه تربیت و تعلیم جامعه جهت عمل به اعتبارات هماهنگ با ارزش‌های حقیقی والا در عرصه حقوق است.

در صورت تلقی فرد به عنوان یک موجود کنش‌مند در مناسبات حقوقی، فهم‌های سوژکتیو فی‌الجمله (و نه بالجمله و بی‌ضابطه) می‌تواند راه خود را در عالم حقوق باز کنند. یکی از تجلیات این مبنا، در نحوه مواجهه نظریه حقوقی با قاضی و فعل قضاوت است. مبتنی بر نظریه اعتباریات و لوازم آن باید گفت که قاضی در عالم حقوق، می‌تواند نقش‌های موثرتر و فعالانه‌تری ایفا کرده و

اقتضائات زمانی و مکانی مربوط به پرونده های حقوقی را مورد نظر قرار دهد، چیزی که به دور از دید نابینای قانون می‌باشد و لازمه آن محوریت دادن به انسان به فهم و کنش انسانی است. اصالت داشتن قاضی مجتهد نیز خود اماره‌ای بر همین معناست که در نظریه حقوقی اسلام، قاضی با وصف اجتهاد، اصل در منصب قضاوت بوده و اجتهاد که فرآیندی کنش‌محور است در آن موضوعیت دارد. بر این اساس، سپردن امر قضاوت به چیزهایی از قبیل هوش مصنوعی با اشکالات جدی روبرو خواهد شد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

با توجه به آنچه در گفتارهای قبلی بدان اشاره شد، دلالت‌های اصلی نظریه اعتباریات را ناظر بر نظریه حقوقی متناسب با تمدن اسلامی مطابق با هستی‌شناسی نظریه اعتباریات، نمی‌توان قانون و اغلب مفاهیم حقوقی را به عنوان اموری اعتباری، دارای وجودی مستقل و متمایز در ظرف وجود خارجی دانسته و آن‌ها را صرفاً به عنوان یک ابژه در نظر گرفت؛ بلکه وجود اعتباریات قائم به نفس اعتبار کننده بوده و آن نیز به نوبه خود مادام که هدف مورد نظر از انشاء آن در نفس اعتبار کننده وجود دارد، استقرار خواهد داشت. با این مبنا اعتباریات اساساً وجودی وابسته و ناخودبسنده دارند. همچنین، از آنجایی که اساس هستی اعتباریات غیر مستقل است، ناگزیر اموری غیراعتباری پشتیبان وجود اعتباریات هستند و قلمرو وجود و هستی این منابع نیز فقط عالم حس یا همان دنیا نبوده و عوالم وجودی بالاتری را که در گزاره‌های عقلی، اخلاقی و وحیانی متجلی می‌شود، نیز در برمی‌گیرد و رابطه‌ای تشکیکی و از نوع تجلی و متجلی، بین گزاره‌های فرادستی حقوق و خود حقوق برقرار می‌شود. همچنین تحقق روابط مطیعانه، موجب تأثیراتی وجودی در نفس و نظام وجودی شده و از این نظر، حقوق می‌تواند انسان‌ساز و جامعه‌ساز به معنای هستی‌شناختی آن، باشد. علاوه بر این وقتی آمر و به اصطلاح اعتبار کننده، در نظام گزاره‌های اعتباری، موضوعیت پیدا می‌کند در فهم و تفسیر قانون، مراد قانون‌گذار موضوعیت پیدا کرده و چنین نیست که فقط به معنای سمانتیکال الفاظ قانونی اکتفا شده و قانون را به عنوان یک ابژه منقطع از اعتبار کنندگانش دید.

از حیث انسان‌شناسی، نظریه اعتباریات در دوگان عاملیت ساختار، در طرف عاملیت و نتیجتاً در نظر گرفتن انسان به عنوان موجودی کنش‌گر و در دوگان ذات‌گرایی ساخت‌گرایی در طرف ذات‌گرایی قرار دارد و در اینصورت تاثیر جامعه در انسان به تاثیر در علم و آگاهی افراد آن بازمی‌گردد. در این صورت لازم است انسان به عنوان یک موجود کنش‌گر موضوع نظریه حقوقی باشد و نه یک موجود رفتار‌گرا. فهم‌های سوژکتیو فی‌الجمله (و نه بالجمله و بی‌ضابطه) می‌تواند راه خود را در عالم حقوق باز کنند. یکی از تجلیات این مبنا، در نحوه مواجهه نظریه حقوقی با قاضی و فعل قضاوت است. مبتنی بر نظریه اعتباریات و لوازم آن باید گفت که قاضی در عالم حقوق، می‌تواند نقش‌های موثرتر و فعالانه‌تری ایفا کرده و اقتضائات زمانی و مکانی مربوط به پرونده‌های حقوقی را مورد نظر قرار دهد، چیزی که به دور از دید نابینای قانون می‌باشد و لازمه آن محوریت دادن به انسان و به فهم و کنش انسانی است. قانون هر چه که باشد، قانون‌مداری قطعاً یک امر فرهنگی و مربوط به تربیت جامعه می‌باشد و این خود اقتضائاتی ویژه دارد که باید به آن‌ها عنایت کرده و مکتب حقوقی موضع خود را در قبال آن و نحوه ساماندهی آن مشخص و بیان کند. طبق نظریه اعتباریات، در اطاعت از اعتبار شخص دیگر و در صورت تحقق رابطه مطیعانه بین مامور و آمر، تاثیراتی وجودی در شخصیت فرد مطیع و حتی مطاع به وجود آمده و رفته رفته این امر موجب وحدت فرهنگی و وجودی طرفین این رابطه خواهد شد. بر این اساس نتایج و تاثیراتی که در روابط و مناسبات الزام‌آور حقوقی پدید می‌آید، منحصر در ایجاد نظم اجتماعی نیست؛ بلکه تاثیراتی به مراتب مهم‌تر از سنخ تأثیرات تکوینی به وجود آمده و این تاثیر حتی منحصر در افراد انسانی نبوده بلکه جامعه بما هو جامعه نیز، دچار یا برخوردار از این نوع رابطه می‌شود. بنابراین، علاوه بر این که یک مکتب حقوقی نباید حقوق و قانون را صرفاً ابزاری برای قلع بی‌نظمی یا ایجاد نظم صوری در اجتماع تلقی کرده بلکه آن را به عنوان یک ابزار مهم تولید فرهنگ و هم‌بستگی و توسعه وجودی در نظر در آورد.

فهرست منابع

- اسدی، محمدرضا و لواسانی، سیدسعید (۱۳۹۷). اعتباریات و نقد نظریه حقیقی بودن گزاره‌های علوم انسانی با تأکید بر فقه و حقوق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۸(۵)، صص ۱-۱۷.
- امزبان، محمد (۱۳۷۹). روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات‌گرایی تا هنجارگرایی. ترجمه عبدالقادر سواری، تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه و المعهد العالمی للفکر الاسلامی
- پیش‌قدم، غلامرضا؛ ایروانی، جواد و خرقانی، حسن. (۱۳۹۶). واکاوی مفاد «باید عمومی» و پیامدهای آن در نظریه اعتباریات علامه طباطبائی. مشهد، دوفصلنامه علمی - پژوهشی پژوهشنامه کلام، سال چهارم، شماره هفتم.
- بستان، حسین (۱۳۹۰). گامی به سوی علم دینی دو: روش بهره‌گیری از متون دینی در علوم اجتماعی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بوریل، گیسون و مورگان، گارت (۱۳۹۳). نظریه‌های کلان جامعه‌شناختی و تجزیه و تحلیل سازمان؛ عناصر جامعه‌شناختی حیات سازمانی. با ترجمه محمدتقی نوروزی، تهران: انتشارات سمت.
- جوانعلی‌آذر، مرتضی (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی نظریه ساخت اجتماعی واقعیت و نظریه اعتباریات علامه طباطبائی و تبیین دلالت‌های آن در حوزه سیاست‌گذاری، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.
- دانایی‌فرد، حسین و سوزنجی، حسین و مرتضی، جوانعلی‌آذر (۱۳۹۴). مقدمه‌ای بر فهم نظریه اعتباریات در بستر ریشه‌های نظری و ادوار حیات علمی علامه طباطبائی. تهران: قیسات، سال بیستم، صص ۱۱۳-۱۴۰.
- صدرا، علیرضا (۱۳۹۶). ظرفیت فلسفه سیاسی و متعالی و حکمت محض و اجتماعی علامه طباطبائی، قم: نشریه فصلنامه معرفت سیاسی، سال نهم، شماره اول، پیاپی ۱۷، صص ۵-۱۹.
- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۷۴). ترجمه تفسیر المیزان. ترجمه سید محمدباقر همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.
- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۸۷). اصول فلسفه رئالیسم. قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۸۸). قرآن در اسلام (طبع جدید). قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۴۰۱). النبوات و المنامات. ترجمه امیرحسین سلیمانی و سعید حسن‌زاده، تهران: فیض فروزان.
- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۴۲۸). رساله الاعتبارات: نظریه الاعتبار. در ربیعی، صباح «مجموعه رسائل العلامة الطباطبائی». قم: باقیات.
- طحان‌نظیف، هادی و کدخدایی، عباسعلی (۱۳۹۵). ساختار و ماهیت حکومت از منظر غایت و وسیله در پرتو نظریه اعتباریات. فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، ۴۶(۱)، ۳۹-۱۹.

- عبدالله، عبدالمطّب (۱۳۹۵). حکومت سعادت‌گرا در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی (ره)، تهران: سال بیست و یکم، شماره اول، بهار ۹۵، پیاپی ۷۹، صص ۵۳-۷۶.
- کلاتری، عبدالحسین (۱۳۸۶). معنا و عقلانیت در آراء علامه طباطبایی و پیتر وینچ. قم: کتاب طه.
- اسماعیلی و مهاجرانی (۱۳۹۵). ماهیت و الگوی تعریف در مفاهیم حقوقی. تهران: پژوهشنامه حقوق اسلامی، سال هفدهم، شماره اول (۴۳ پیاپی)، صص ۲۷-۴۹.
- مصلح، علی‌اصغر (۱۳۹۲). اعتباریات علامه طباطبایی مبنای طرحی فلسفی برای فرهنگ. تهران: فصلنامه حکمت و فلسفه، سال نهم، شماره چهارم، صص ۲۷-۴۶.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۳). مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۲، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی